



مقدمه‌ی قاضی تنوخی برنشوار المحاضره و اخبار المذاکره

با تحشیه‌هایی بر پرده‌داران، طرب‌سازان، سیم‌چاه‌بازان، شب‌بازان، صورت‌بازان و دیگرها

گردانش و تحشیه‌ی امید عبادی

تصویر: دیوارنگاره‌ی قصر الجوسق؛ سامرا، عراق امروزی؛ مربوط به دوره‌ی خلافت معتصم عباسی (۸۳۳-۸۴۲ میلادی)؛ دو بانوی رقصنده‌ی سبزه‌دست با گیسوان آویخته در دو سو در کار ریختن باده در پیاله، ملهم از عناصر تصویرسازی ایران ساسانی.



fold-era.com



مقدمه‌ی قاضی تنوخی برنشوار

گردانش امید عبادی

به نام خدای بخشنده‌ی مهربان

خداوند آسان کن و یاری فرما

ستایش ویژه‌ی خداوند یگانه و دادگر، و درود خدا بر پیامبرش محمد، خاتم پیامبران، و درود بر خاندان پاک و نیکوکار او باد.

اینها گفته‌هایی‌ست که من از زبان مردمان و آنچه در مجالس میان ایشان رد و بدل شده برداشته‌ام و بیشتر این سخنان چنان‌اند که به سختی در سینه‌ها محفوظ مانده‌اند، پس باید که در کتاب‌ها هم نگاشته شوند. و به‌گمانم پیش‌تر به‌مانند آن نوشته نشده، و چیزی از گونه و آرایه‌ی آن در صحیفه به نگارش نیامده، و چنین رایج و متداول است که هنگام شنیدنِ مانند آن، اگر به یاد سپرده‌اند نقل آن تنها در جای مناسب، که شایسته و درخور این دست گفته‌هاست، مقتضی باشد.

و شاید خواننده، این دست نوشته‌ها را سست بیند، و آنها را بیرون از شیوه‌ی جاری در اخبار و روش‌های معمول در حکایات، و آثار ترتیب‌یافته‌ی کتاب‌های متداول میان ادیبان یابد.

و به‌ویژه آنکه، از هدف و میل من به نوشتن آن آگاه نباشد، و انگیزه‌ای که مرا به نوشتن آن‌ها واداشت به زمان گذشته برمی‌گردد و نشست و برخاست من با شیوخ فضیلت و علمای ادب که گفته‌های مردمان و اخبار ممالک و دولت‌ها را شناخته، و مناقب و معایب امت‌ها از شایستگی‌ها و زبونی‌ها را حفظ کرده، و شاهد هر هنرِ شگفت و شکل‌های بیگانه و ناآشنا بوده‌اند. از اخبار پادشاهان و خلفا، نویسندگان و وزرا، اربابان و امیران، پیشوایان و فاضلان، دانشوران و خردمندان، بخشندگان و تنگ‌نظران، متکبران و خودپسندان، بزرگان و نکته‌سنجان، خُرافه‌بافان و مجلس‌نشینان (و الْمُخَرَّفِینَ وَ الْجُلَسَاءُ)^۱ سخن‌گویان و ندیمان، زیرکان و فهیمان، سخاوتمندان و کریمان، سفیهان و بردباران، فیلسوفان و حکیمان، متکلمان^۲ و علما، محدثان و فقهاء^۳، صاحب‌نظران و فرقه‌ها (اهل الاراء و الاهواء)^۴ ادب‌آموختگان و ادیبان، دبیران و فصیحان، رَجَز‌خوانان و سخنوران، غرضیان و شاعران، و نسب‌شناسان و نژادشناسان، و اهالی روایت و درایت (الحفاظ و الذراة)^۵، زبان‌شناسان و دستوردانان، شهود و قاضیان^۶ و اُمَنَاءُ^۷ و لیان و دست‌اندرکاران و شایستگان، سوارکاران و باشرافان، شجاعان و دلیران، سربازان و فرماندهان، و شکارچیان و ماهیگیران، جاسوسان و خبرچینان^۸ و خبرکشان و غَمَازان (السُعَاةِ و

^۱ -المُخَرَّف: سخن‌گوی خرافه‌باف و مولفین این نوع. [خرافه‌سرایان؛ اگر به کلمه‌ی بعدی در متن اصلی عربی که الجلساء می‌باشد توجه کنیم، اطمینان حاصل می‌شود که منظور مولف، گوسانان یا خنیاگرانی است که همراه با آواز یا موسیقی، داستان‌های پادشاهان و افسانه‌ها را روایت می‌کرده‌اند، و اینجا مقصود افسانه‌گویانی هستند که افرادی برای شنیدن قصه‌های جذاب‌شان در مجالس ایشان حضور می‌یافته‌اند. -م.]

^۲ - علم کلام: از علوم‌یست که به ذات خداوند و صفات او می‌پردازد و احوال ممکن از مبدا و معاد را بررسی می‌کند.

^۳ - محدث: راوی حدیث نبوی. فقیه: عالم به احکام شرعی.

^۴ - اهل آراء: چنانکه خوارزمی در مفاتیح العلوم آورده (ص ۱۸) هفت فرقه‌اند: معتزله، خوارج اصحاب حدیث، مجبره مشبهه و مرجئه و شیعه. و اهل اهواء: اهالی بدعت‌اند که از راه و طریقت به بیراهه رفته‌اند.

^۵ - الروایة و الدراية: که مشتمل است بر علم حدیث که برگرفته‌ها و کردار و احوال نبی (ص) استوار است و عالمان این شاخه دسته‌ی اول که راویان باشند در پژوهش کیفیت اتصال احادیث به پیامبر می‌کوشند و دسته‌ی دوم که الدراة باشند مبحث معنی درک شده از الفاظ حدیث را دنبال می‌کند (کشف الظنون).

^۶ - شهود: اشخاصی که عدالت خواهی آنان نزد قاضی ثابت شده، و شهادت آنان مورد قبول قاضی ست و بموجب آن حکم صادر می‌کند.

^۷ - امین: شخص مورد اعتماد در حفظ امانت، و مقصود اینجا شخصی است که قاضی او را انتخاب کرده و او را مسئول حفظ اموال می‌کند.

^۸ - شخص اجیرشده یا مزدور که خبرها را شنیده و به حکومت انتقال می‌دهد.

(النُّشْطَارِ وَ الْمُتَّقِينَ)^{۲۴}، و متعصبان و چاقوکشان (و اصحاب العصبية و السكاكين)^{۲۵}، و راهزنان و دزدپیشگان، و همسایه‌ها و غریبه‌ها، و اهل ضرر و زیان و عیاران، و نردبازان و شطرنج‌بازان، ملیحان و شوخ‌طبعان [مُسامرین و مُضاحکین]^{۲۶}، و قصه‌پردازان و مسخره‌پیشگان (و اهل النوادر و المضحکین)^{۲۷} و وارثان و اسراف‌کاران در مال،^{۲۸} (و المُوَرِّثین و المُبَدَّرین) و طفیلان و مُتَطَرِّحان،^{۲۹} [انگل‌صف‌تان] و اهالی سفره‌ها و خورندگان (الاکلة و المُواکِلین) و می‌خواران و دائم‌الخمران (و الشُّرَاب و المُعَاقرین)^{۳۰}، و مُعَنّی‌ها و زنان مغنی، [رامشگران] رقاصان و مخنث‌ها، و اهل پرده‌ها^{۳۱} و مُقَنِّین [المُقَنِّسین نسخه‌ی

^{۲۴} - المتقی: هر که به طاعت خدای مشغول است از جهت عقوبت و شاطر: کسی که به هوای نفس خویش کار کند و به احکام دین مقید نباشد و ملزم به وقار نباشد.

^{۲۵} - اصحاب العصبية و السكاكين: العصبية، متعصب، مقصود اشخاصی است که به یاری اشخاصی که نسبت به آنها تعصب دارند رفته و برای آنان تفاوتی در ظالم و یا مظلوم بودن شخص نیست و این گروه هنگام سستی حکومت و ضعف سلطه پیدایشان می‌شود و با خود دشمنه حمل می‌کنند و به این وسیله به دشمنانشان حمله می‌برند، و اینان همان قشر از مردم‌اند که امروزه در بغداد آنها را اشیقاء می‌نامیم.

^{۲۶} - در نسخه‌ی «ط» آمده.

^{۲۷} - [کمی قبل «مُضاحکین» آمده و بعد در نسخه‌ای دیگر در ادامه «مُضَحکین» که تفاوت در این کلمات چنین است: مُضاحک کسی است که دیگران را به خنده می‌اندازد و مُضحک کسی است که خودش خنده‌دار است، به‌خاطر ظاهر و قیافه، یا ادابازی به طور کلی، «مُضَحکین» همان کار دلک‌ها را می‌کنند، و اینجا مُضحک به دو شکل آمده، «مُضاحک» که در ابتدا آمده شخصی است که ماجراهای خنده‌دار و عجیب تعریف می‌کند و «مُضحک» که جمع «مُضحک» باشد و با تشدید اگر آمده باشد معنای دلک می‌دهد و این شخص علاوه بر گفته‌های خنده‌دار ادا و صدای شخصیت‌های ماجرایش را هم «اجرا و بازی می‌کند». در ادامه متن آمده «اهل النوادر و المضحکین»: به معنی کسانی که حکایت‌های نادر و عجیب و خنده‌دار حکایت کنند در مروج الذهب مسعودی چنین آمده: خلیفه‌ی عباسی المعتضد فرمان به احضار ابن المغازلی داد که او یکی از حکایت‌کنندگان معروف بود و به او گفت: «شنیده‌ام که تو حکایت‌های عجیب و نوادر می‌گویی و همه را به خنده می‌اندازی. پاسخ داد: آری ای امیرالمومنین که حاجتمندی حیل‌گری می‌طلبد و با این وسیله مردم را دور خود گرد می‌آورد و به دل‌های ایشان نزدیک می‌شوم و با گفتن حکایت‌ها خواهش و طلب نیکی و بخشش آنان دارم و چیزی به من می‌دهند و از همین ره زندگانی من می‌گذرد».

^{۲۸} - المبدّر: کسی که مال خویش ببخشد و در این کار اسراف کند؛ و المورث: له فتح ر: امروزه وارث را گویند.

^{۲۹} - الطفیلی: کسی که بر ولیمه‌ها و سفره‌ها هجوم می‌آورد بی هیچ دعوت‌نامه‌ای؛ و المتطرح: شخصی که خود را به اجتماع و گروهی وارد کرده و به هر جا جمعی باشد به هیچ دعوتی به گرد آنان می‌آید.

^{۳۰} - [الشرب و المعاقَرین: معاقر: کسی که در خوردن شراب مداومت کند و عرب چنین گوید: عاقر الخمر: ادمن شربها. که همان دائم‌الخمر معنا دارد. به فارسی در این کتاب‌ها در ناظم الاطبایه و اقرب الموارد معنی معاقر چنین آمده: آن که مجادله می‌کند با دیگری. که ریشه کلمه چندین معنی دارد و با توجه متن و ترتیب سخنان مولف در اینجا از معاقر مقصود به مداومت در می‌خواری می‌باشد و معنی همان است که آورده شد.]

^{۳۱} - اصحاب ستائر: پرده‌داران: مقصود از پرده‌ها مجالس آواز خوانندگان زن باشد احمد تیمور در مجله‌ی المجتمع العلمي العربي م ۲ / ۱۰ شرح آن را آورده. و «مقَنِّین» در اینجا مقصود کسانی است که قیام را در مجلس خویش آورده و از آواز آنها لذت می‌برد. [قیان، قینه، زنان نوازنده و یا آوازخوانی که در مجالس برای رقص و سرگرمی می‌آوردند؛ مشاطه‌گر و اگر بخواهیم به اهل این مجالس صورت اسم جمع بدهیم «المقَنِّین» می‌شود. البته در نسخه‌ای «المقیسین» آمده اما محقق ترجیحش «المقَنِّین» است و احمد تیمور هم «مقیسین» را اختیار کرده که به خاطر اهمیت توضیحات احمد تیمور تمام شرح وی را این‌جا ذکر می‌کنیم و احتمال می‌دهیم که در اینجا منظور از «پرده‌داران» همان پرده‌ای‌ست که نقالان و داستان‌گویان دارند و برای این منظور ما به دقت شرح احمد تیمور که مولف به او ارجاع می‌دهد را دنبال می‌کنیم و برای اثبات آن دلایل خویش را خواهیم آورد. توضیحات احمد تیمور قانع‌کننده نیست و نظر ما چیز دیگری است. ابتدا شرح احمد تیمور از «پرده‌داران» یا «اصحاب الستائر»:

اصحاب الستائر و المقیسون: تنوخی در ص ۵ چنین آورده: *و اصحاب الستائر و المقیسین و المتقاینین و المستمعین. و اهل الهزل و المتخالعین.* اما ستائر [پرده‌داران] مقصود اینجا مجالس آواز است که رامشگران و زنان خواننده باشند زیرا آنها پرده‌ای میان خود و آنها قرار می‌دادند و از پشت پرده آواز می‌خواندند و اینجا که پرده ذکر شده مراد پشت پرده است و استعمال آن در این جا جایز است. مثلاً چنین می‌گویند که فلانی نزد او پرده باشد و فلانی پرده اختیار کرد از برای ابن قلاوس در تشبیه به پرندگان بر برگهای درختان که پشت آنها پنهان می‌شوند. و خلفاء هرگاه می‌خواستند آواز و موسیقی گوش دهند از پشت پرده‌ای که آنها را از ندیمان و رامشگران پنهان می‌کرد می‌نشستند. و اما «المقیسون»: من برای این کلمه چیزی نیافتم و به نظرم این لفظ تحریف‌شده از «المقَنِّین» باشد و به معنی کسانی که زنان خرامنده و آوازخوان را به مجالس خویش می‌آوردند و الخ.

و در ادامه، احمد تیمور درباره‌ی معنی کلمه «المقَنِّین» بحث می‌کند که ما لزومی در ترجمه و آوردن بیشتر نمی‌بینیم، زیرا او اینجا کلیت و سبک و شمایل بیان تنوخی را در نظر نگرفته است و اگر توجه کنیم تنوخی پس از *اصحاب الستائر و المقیسین*، یعنی در ادامه‌اش، *المتقاینین و المستمعین* را می‌آورد و اینجا دو مورد متفاوت هستند و لزومی ندارد که یک‌ه طبقه از مردمی که بیان کرده را تکرار کند. اگر این لفظ را از ریشه‌ی «قیاس و مقایسه» در نظر بگیریم با پرده و نقالی مناسب‌تر می‌آید و باید توجه کنیم که تنوخی پس از اینها اشاره‌ای هم به *اهل هزل و متخالعین* می‌کند و حرفه‌ها و گروه‌های پیش و پس از اینها به خوبی ما را متوجه این می‌کند که مقصود از پرده در اینجا «پرده‌ی نقالان» می‌باشد. کمی جلوتر او از شعبده‌بازان و تردستان هم سخن گفته. اگر منظور او از پرده‌داران همان رامشگران باشد باز اگر به پیش از آن برگردیم به این‌ها اشاره از قبل کرده و لزومی ندارد که باز آنها را به شکلی دیگر بیاورد و هیچ جایی در متون دیگر تاریخی به رامشگران «اهل پرده و پرده‌دار» نگفته‌اند. و این اشاره‌ی او به مجالس خلفا منحصر به خلفا می‌باشد و اشخاص عادی هنگامی که رامشگری را به اجاره برای یک شب آواز به خانه دعوت می‌کرده‌اند نیازی به پرده‌داری نبوده و خود احمد تیمور با شک و تردید معنای آن را بیان کرده و کلمه‌ی «المقیسیون» برای او نامفهوم بوده. بایستی به خود توضیحات تنوخی راجع به جمع‌آوری کتابش هم در مقدمه توجه کنیم که او اشاره کرده ماده‌ی کتاب او گفته‌ها و شنیده‌ها و چیزهایی است که در کتاب‌ها نیامده. به هر جهت این نظری است و اگر *اهل الستائر و المقیسین* را حمل بر پردبازان و قیاس‌کنندگان تعبیر کنیم باید دنبال آن باشیم که اگر چنین است باید تنوخی در کتابش در یکی از روایت‌ها

«ب»^{۳۲} [و اصحاب السَّاتِرِ و الْمُقَيَّنِينَ، و متقاینان و مُسْتَمِعَان، [و الْمُتَقَانِينَ و الْمُسْتَجْمِعِينَ نسخه‌ی «ط»]^{۳۳}، و اهالی هزل و متخالعان^{۳۴}] [دلقکان یا صورت‌بازان (و اهل الهزل و المتخالعين)، و اهل مجان (فاسقان) و مجنونان (و المجان و المجانين)^{۳۵}، و ابلهان و غافلان (و البله و المَعْقِلِينَ)، و مُفَكِّران و وسواس‌گرایان (و المفكِّرين و المَوَسَّوسِينَ)^{۳۶}، و اهل المذهب [وسواس در آب و وضو]^{۳۷} و سودازدگان (و اهل المذهب و السوداويين)^{۳۸}، شعبده‌بازان و تردستان (و المُشْعَبِّدِينَ و الْمُحْتَالِينَ)^{۳۹}، و ملحدان و پیامبرنمایان (و الملحدة و المتنبين)^{۴۰} و پزشکان و ستاره‌شناسان (و الاطباء و المنجمين)^{۴۱} و چشم‌پزشکان و قَصَادَان [فلبوتومیست‌ها] (الكَحَالِينَ و الفَصَادِينَ)^{۴۲}، و داروسازان و شکسته‌بندها (و الأَسَاة و المجبرين)^{۴۳}، و جراحان و درمان‌گران (و مُعَالِجِي الجراح و القمانحين)^{۴۴}، و پیشگویان و طالع‌بینان (اصحاب الزجر و الزَّاقِينَ)^{۴۵}، و قرعه‌کشان و فالگیران (اهل القرعة و المقالين)^{۴۶}، و تیرکشان (الطُّوُاف

اشاره‌ای به این گروه کرده باشد و چون ما از دو جلد از جلدها از لحاظ نسخه‌ها در دست داریم باید امیدوار باشیم که در جلد‌هایی که هنوز پیدا نشده اشاره‌ای شاید به این‌ها باشد. مایه‌ی خرسندی مترجم و نگارنده‌ی این سطور خواهد بود اگر خواننده‌ی آگاه به این نسخ در این مورد پیشنهاد خود را در میان گذارد یا دانشش را با وی به اشتراک نهد و از همیاری دریغ نکند.

۳۲ - در نسخه‌ی «ب»، به صورت «المقیسین» آمده [توضیحات به همراه کلمه‌ی «السَّاتِر» یا «پرده‌داران» آمده است - م.]

۳۳ - مُقَانین: فردی که با رامشگران و زنان آوازه‌خوان مصاحبت و هم‌نشینی کرده و به آنها اتفاق می‌کند مراجعه شود به احمد تیمور در مجله‌ی المجمع العلمی العربی م ۲/ ۱۰. [م: قینه، زن خواننده و مشاطه‌گر، خنیاگر. که در اینجا بر وزن متقاین آمده که منظور شخصی که چنین کسانی را به کار می‌گیرد.]

۳۴ - [متخالع: از ریشه‌ی خلع: «هو من خلعت الثوب اذا الفيته عنك» معنی: خلعت (جامه) از خویش کردند. ابن اثیر]. از جای برآمدن و به معنی برآمدن عضو از بندگاه، و به معنی بیرون کردن جامه و موزه، و به معنی خلعت دادن. خلاع جمع خلعت، که می‌پوشند (غیاث‌اللغات). با توجه به نکات پیش گفته، که «متخالعين» را در معنا و چم «اهالی هزل» آورده، پس احتمالا اینجا منظور افرادی است که لباسی مخصوص دلقک‌بازی و لودگی پوشند و به چهره‌شان نقاب‌ها یا ژخ‌پوش‌هایی مخصوص زده و مسخرگی پیشه کنند. در معنی «صورت‌باز»؛ شخصی که در روز اشکال مختلف ساخته مجلسی را گرم دارد، چنان که «شب‌بازان» همین عمل را در شب کنند. صورت خود را به وضع و شکل دیگری ساختن، به هندی، به‌روپ گویند. در کتاب الدیارات نوشته‌ی الشابی یا در کتاب الذخائر و التحف، راجع به عبادة المخنث چنین آمده: «یکی از مضحکین و یا دلقکان عبادة مخنث بود که پدرش یکی از طباطبایان خلیفه‌ی عباسی ماموم و عباد در آشپزخانه به پدرش دستیار بود و با مرگ پدرش روی به العیارة و الخلاعة آورد». مقصود «دلقک‌بازی و صورت‌بازی» می‌باشد. در همین باب، از این گروه نمایش، به لفظ «السماجه» و «الکُرَّج» یاد شده، که «السماجه» احتمالا از کلمه‌ی پارسی «سیمماچه» بوده و همان «سیمماچه‌بازان» مقصود است. تفاوت‌شان با کُرَجیان در این باشد که سیمماچه‌بازان یا صورت‌بازان، چهره را آرایش کرده، و یا نقاب و ماسک‌های مخصوص زده و لودگی و مسخره‌گی می‌کردند، و این مجالس در حضور خلفا، معمولا در نوروز انجام میشده است. و الکرَّج که جمع است آنهایی هستند که لباس‌های مختلف برای بازیگری و یا لوده‌بازی و مسخرگی می‌پوشیده‌اند.

۳۵ - المجنون: کسی که گفتار و کردار اش راست و یکی نباشد و الماجن: فاسقی که اهمیتی به آنچه می‌گوید و کارهای خود نمی‌دهد و کردار او بر مسلک کارهای فاسقان باشد (تعریفات)

۳۶ - الموسوس: فردی که از لحاظ مغزی آسیب دیده و کلامی نامنظم بر زبان می‌آورد.

۳۷ - المذهب: فردی که وسواس در آب دارد و زیاده‌روی در استفاده از آب هنگام وضوگرفتن. و السوداء: بیماری مالیخولیا که فساد اندیشه به هنگام غم و اندوه باشد.

۳۸ - المشعبد و المشعوذ جدای از وزن و معنا و الشعوذة: معنی سبکی در دست را می‌دهد و اعمالی چون جادوگری‌ست که بیننده چیزهایی می‌بیند که واقعی نیست [همان تردستی و شعبده‌بازی] و احتیال: به‌کارگیری فندها و حیل‌ها. [محتالین: با توجه به کلمه‌ی قبل آن بی‌شک همان تردستی معنا می‌دهد - م.]

۳۹ - ملحد: کافر متنبی: مدعی یامبری و نبوت.

۴۰ - طب: دانش تقویم بدن‌ها و تجصیم: علم و دانش نجوم و ستاره‌شناسی است که در اینجا اشخاصی را مقصود است که از حرکت کواکب آنچه را که در آینده رخ می‌دهد را پیش‌بینی می‌کنند (احصاء العلوم فارابی / ۴۳).

۴۱ - کخال: طبیب چشم و الفصاد: فردی که رگ را فصد می‌کند و از جایی رگ را شکافته تا خون از آن خارج شود.

۴۲ - در اصل «الاسیة» می‌باشد و صحیح آن است که ما در این نسخه آورده‌ایم «الاسی»: طبیب است و جمع آن اساة اما الاسیة معنای دارو می‌دهد. و المجبر: (جابر العظام المكسورة) کسی که استخوان‌های شکسته را (جا می‌اندازد) مداوا می‌کند.

۴۳ - القمحاتیون: اشخاصی که قمانح دارو را می‌سازند و معالجین آن (احمد تیمور در مجله المجمع العلمی العربی م ۲/ ۱۰)

۴۴ - اهل الزجر: مقصود پیشگویان و افرادی‌ست که از آینده به وسیله‌ی زجر پرند (زجر الطائر) خبر می‌دهند. الزراق: منجم و ستاره‌شناسی است که سر راه می‌نشیند و به ستاره‌ها نگاه می‌کند (نظر احمد تیمور).

۴۵ - اهل القرعة: آنها که با قرعه مخرقه می‌کنند که منسوب به امام جعفر صادق و غیره است (نظر احمد تیمور). و المقالین: در نسخه‌ی «ط» به صورت «المتقابلین» آمده. (احمد تیمور مجله المجمع العلمی العربی م ۲/ ۱۰) به نظر احمد تیمور این کلمه احتمالا تحریف‌شده‌ی «الفانلین» باشد و از فال گرفته شده و شاید از مفایلین و المقایل باشد. شخصی که به مقدار یک کف دست از خاک برمی‌دارد و آن را بر زمین ریخته و بی‌آنکه با کف دست آن را به هم بریزد آنچه در آن می‌بیند را می‌گوید و این مورد را طرفه ابن عبد اشاره کرده آنجا که در وصف کشتی می‌گوید: یشق حباب الماء حیزومها بها / کما قسم التراب المقایل بالید. اگر طبق نسخه‌ی «ط» که «المتقابلین» آمده پیش برویم شاید اشاره به نوعی از فالگیری داشته باشد به این شکل که دو شخص مقابل هم قرار می‌گیرند و به گفتگو مشغول می‌شوند و شنونده آنچه را که می‌شنود به فال می‌گیرد و از گفتگوی این دو شخص آنچه را که می‌خواهد استنباط می‌کند.

بالسهم^{۴۶} و مفسرین^{۴۷}، و سخّاذان و گدایان (والشّحاذین و المُجتدین)^{۴۸}، و اهل روزی و محرومان (المجدودین و المحدودین)^{۴۹}، و پیک‌ها [نامه‌رسان‌ها] و مسافران، و دوره‌گردها و غربتیان (و السّعاة و المسافرین و المشاة و المتغریّین)^{۵۰}، و شناگران و غواصان، و قایقرانان و ملوانان^{۵۱} (السّباح و الغواصین و البانانیة [البابانیة] و الملاحین)، و دریانوردان و بیابان‌گردها (و سلاک البحر و المفازات)^{۵۲}، و اهل پیشه و صنعت، و مرقّه‌ان (المیاسیر) و فقیران، و تاجران و اغنیا، و زنان فاضل، و زنان آزاده و کنیزان، و خواص سنگ‌ها و جانوران، و شگفتی‌های ادویه‌ها و معالجات، و افسون‌ها و نیرنگ‌ها (و الرقی و الثیرنجیات)^{۵۳}، و گفته‌های تک و مفرد و نوادر رویدادها (و احادیث المفردات و شاذّ الاتفاقات)، و خواب‌های عجیب و حکایات شریف، و انواع دیگر احادیث اهل خیر و شر، و منفعت و ضرر، و اهل بادیه و شهرنشینان (سگان المدر و الوبر^{۵۴})، بدوی‌ها و شهری‌ها، (البدو الحضر)، و از شرق و غرب، و مردم دور و نزدیک.

و بسا کسا که من از ایشان خبر گرفته و هم اینان در جریان^{۵۵} گفتگوها این خبرها و گفته‌ها را بازگو می‌کردند و از بازگفت آن سخنان شیرین و آداب آنان، هراس از ملال، که شنوندگان را از این علوم و حکمت‌ها عارض شود و نشست و مجالست را از بین ببرد، این خبرها را در محاوره (و اجترار اللّمثافنة)^{۵۶} آوردم و وصله‌ای بر مجالست و گشایشی برای انس و تجربه‌ای (سیرا)^{۵۷} از احادیث دنیا، از گذشته و بازمانده‌ی آن و توصیفی از سیرت اهل آن و ماجرای آن تمثیلی برای آنان که از دنیا چیزها دیده‌اند و شنیده‌اند و از دگرگونی و بی‌ثباتی آن به سختی شدند [و به انتقاد از آن شده]^{۵۸} و از عجایب آن خبر گفته و هر هنر آن هنرها را بر حسب آنچه گفت و گو می‌طلبید و مذاکره می‌طلبید، مطرح کرده و من اکنون از آنان به خاطر سپرده و آن را به مثال آورده و در احوال و شرایط به کار خواهم برد.

^{۴۶} - الطواف بالسهم: همان اهل قرعه هستند (احمد تیمور - مجله المجمع العلمي العربي ۱۰/۲)

^{۴۷} - المفسرون: معبران و مفسران خواب و تعبیرکنندگان رویا دانشی که تناسب میان تخیلات نفسانی و امور غیبی را بررسی می‌کند (کشف الظنون ۱/۴۱۶).

^{۴۸} - شحاذون و المجتدین: متسول و و گدا (و این کلمه هنوز هم در عراق به کار می‌رود و در مصر به جای «کاف [ک]» در کدی حرف «جیم [ج]» به کار می‌رود، متجدّی، که طالب جدوی (گدایی) و همان شحاذ (گدایی که در گدایی کردن بسیار التماس می‌کند) است.) [متجدّی، متجدّی مکدّی از کدی که کدا یا گدا می‌باشد و کلمه‌ای پارسی است که معرب شده و به لغات تازی وارد شده. در مورد کلمه شحاذ اولین شخصی که به شکل مستقیم و با شفافیت آن را به تکدی‌گری و تسول ارتباط داده الزمخشری می‌باشد و آورده که فلان پیشخذا الناس: یسألهم ملحا علیهم یعنی فلانی از مردم گدایی می‌کند و این کار را با اصرار و الحاح انجام می‌دهد و شحاذ کسی است که در امر و مساله‌ای اصرار داشته باشد. و در عربی بودن کلمه شک است و سریانی بودن کلمه هم کاملا به دور است. تکدی‌گری و واژه‌ی کدی کلمه‌ای معرب است و اصل کلمه از فارسی گرفته شده از واژه‌ی گدا، گدایی کردن (کتاب فرهنگ لغات معرب ادی شیر / و قابل ذکر است که کاملا مسلم و ثابت شده است که این کلمه فارسی می‌باشد و اینجا به خاطر پرهیز از طولانی‌تر شدن مطلب به همین موارد اکتفا می‌کنیم].

^{۴۹} - المجدود: محفوظ الرزق و محدود: محروم.

^{۵۰} - السّعاة الشّاعی: فیج یعنی شخصی با پای پیاده که حامل برید (نامه، پیک) و چیزهای سبک است. تنوخی می‌گوید: معز الدولة شناگران و کشتی‌گیران را تشویق می‌کرد و به ساعیان محتاج شد تا آنها را فیج‌هایی مابین خود و برادرش رکن الدولة در ری بکار بگیرد و به بهترین ساعی جایزه می‌داد و تا از این افراد هر کدام صد و سی فرسخ را در یک روز از طلوع آفتاب تا غروب طی می‌کردند. (المنتظم ۶/۳۴۰). نگاه کنید به العداوون و السّعاة در دوره‌های اسلامی نوشته‌ی کورکیس عواد (المقتطف ۱۰۳/۶۶ سال ۴۳).

^{۵۱} - در متن علاوه بر شناگران و غواصان زیادت از نسخه‌ی «ب» قایقران و ملوان‌ها نیز آمده (و السّباح و الغواصین [و البانانیة و الملاحین]: که مولف آورده «بابانیة» آمده و ما از نسخه‌ای دیگر «بانانیة» می‌باشد که ما ثبت کرده‌ایم و این کلمه‌ای هندی که دریانوردان در حاره‌ی اقیانوس هند به کار می‌برند و به معنای «خدمه‌ی کشتی» است (نگاه کنید به کتاب المنظمات البحرية الاسلامیة فی شرق البحر الابيض المتوسط تالیف علی محمد فهمی چاپ انگلیسی القاهرة ۶۶/۲).

^{۵۲} - المفازة: زمین هلاک‌کننده، فلات که در آن آب نباشد و از آن جهت «مفازة» گویند که از وجه تسمیه بر ضد چیز می‌باشد.

^{۵۳} - الرقیه: جمع آن رقی می‌باشد و معنی شخصی که برای حصول امری استعانت از قوایی فراطبیعی کند.

نیرنجیات: در نسخه‌ای به صورت «الانجیات» آمده و صحیح از نسخه‌ی «ط» همانا «الثیرنجیات» می‌باشد که به معنای جادویی است که حقیقی نباشد (الفاظ فارسی معرب ۱۵۵/۱) [الثیرنجیات که به فارسی نیرنگ‌ها در اصل حیل‌های گدایان می‌باشد و الجوبری در کتاب المختار من کشف الاسرار که در آن از تردستی‌ها یا ترفندها یا حیل‌های گروه گدایان سخن گفته فصلی را به «نیرنجیات یا نیرنجیات» اختصاص داده - م.]

^{۵۴} - المدر: به معنای گِل و سکان المدر یعنی اهالی شهرها و الوبر: پشم شتر و اهل الوبر همان بدوی‌ها و بادیه‌نشین‌ها هستند.

^{۵۵} - در نسخه‌ی «ط»: ابتدا آمده (در اثنای گفتگوهایشان - در ابتدای گفتگوهایشان)

^{۵۶} - المثافنة: مجالست و محاوره

^{۵۷} - در نسخه‌های «ب» و «ط»: سیرا آمده و صحیحش همان است که ما آورده‌ایم. السبر: به معنی تجربه

^{۵۸} - در نسخه‌ی «ط» فراوان آمده.

پس چون سال‌ها بگذشت و بیشتر بزرگان که مادّه‌ی این هنر بودند بُمُردند و از همتایان‌شان چیزی بر جای نماند مگر اندکی که اگر از دنیا می‌رفتند و نقل آنان حفظ نمی‌شد، با مرگ‌شان از دنیا آن نیز از یاد می‌رفت. دریافتیم که اخلاقی سروران و پیشوایان ما، از سر فضل آنچه در آن گزارش‌ها آمده را نمی‌پسندند و خود را بی‌نیاز از حفظ و مشاهده‌ی چنین اخباری می‌دانند. چنانچه بزرگانی از این نمونه که گفتیم، اگر از حافظه‌ی خویش، از این جنس سخنان در حضور ارباب دولت و ژنسای وقت یاد کند به ویژه آنان که اهل کرم و اُسوه‌ی رفتار و مرفه‌اند و همتی بزرگ دارند و سعی نفس و غضارده‌ی^{۵۹} زمان‌اند و اهل مکارم اخلاق، همین‌ها که برشمردیم او را تکذیب کرده و به کناری می‌گذارند، و آن را در زمره‌ی کلام باطل دانسته و از این چنین سخنها دوری می‌کنند و البته آنان خود ناتوان از آوردن چنین سخنها، چیزهای خرده از این دست سخنها را بزرگ می‌دارند و سخنها را از این نوع را، کوچک می‌شمارند و خواطر امثال چنین کسان، قاصر است از [محسنینی که]^{۶۰} آوردن چنین خصلت‌ها و فضایل. و دل‌های اینان بایست که گشوده شود به آن مکارم و افعال. و در زمانه‌ی ایشان از علمای شمارشده در تعلیم [و حکما]^{۶۱} و ادیبان منصوب در تادیب و تفهیم، و اهل فضل و برائت در همه‌ی دانش‌ها و ادب در این زمانه، از جد و هزل و صناعت، هر که هست اگر به جودتِ خاطر اَقْدَم و در باطن و ظاهر نیکو، از لحاظ مال و اموال، نسبت به آنها دستش کوتاه و بر حاجات و ضروریاتِ زندگیش، در سختی و دشواری گرفتار است. برای او سر از گریبان بلند نمی‌کنند و روی خویش از او گرفته، و نظری اگر به او کنند به اختلاس است، و این البته از فساد و تباهی این زمانه و دورشدنِ حُکم از آن روزگار گذشته است و موجبات طبایع در این زمانه، متغیّر و مُتَنَقِّل، و سنت‌ها مُندَرَس و مُتَبَدِّل، و رُغبت به دانش معدوم و همت‌ها باطل و مفقود، و اشتغالِ عامه تنها به معاش است، و اربابان به لذات بهیمی مشغول^{۶۲}. و ما از خبر زمانه چنین دریافتیم که هیچ نمی‌شود مگر افزایشِ سختی، و مردم نمی‌بینند مگر شِدّت، و ساعت نمی‌چرخد مگر به میل بدترین خلق، و چه نیک، از زبانِ خودِ ابوالطیب متنبی، این سروده شنیدیم که وصفِ حال ما چنین گفت:

اتی الزمان بنوه فی شبیبته فسرهم و اتیناه علی الهرم^{۶۳}

[گوید: متقدمین در حالی سراغ زمانه آمدند که او جوان بود و با آنان خوش‌رفتاری کرد و اکنون که ما آمدیم و زمانه دگر شده با ما خوش‌رفتاری نمی‌کند]

اتفاقاً پس از سال‌ها غیبت در مدینه‌السلام [نام دیگر بغداد] به سال ۳۶۰ در مجالس شرکت کردم و آن را نسبت به گذشته آشفته یافتیم و به گفتگو با اهل مجالس از بازماندگان و همتایان آن مشایخ دیدار کردم و گفتگوها از نو جریان یافت. دریافتیم که آنچه در گذشته در خاطراتم از آن حکایت‌ها داشتم کاهش یافته و آنچه در آن معنا گفته می‌شد آشفته شده تا جایی که هر که سخن در این معنی می‌گفت آن‌را هر آنچه به خاطر می‌آمد مخلوط کرده و سخن را تباه می‌کند. دیدم هر حکایت که فراموشم شده اگر به خاطر می‌بود برای هنری از گفت‌وگو مفید بوده و به کار نوعی از محاوره می‌آمد (لصلح لفق من المذاکره و نوع من نشوارالمحاضره)^{۶۴} پس آنچه از گذشته در حافظه داشتم به نوشته آوردم و با باور به این مهم بر آن شدم که هر چه از این نوع سخن بشنوم به ثبت رسانده و آن را مزین به سروده‌هایی سازم که از شاعران متأخر و معاصر و نوشته‌های خوب از نویسندگان و اهل ادب یا کلامی منشور از اهل این زمانه یا رساله‌ای و کتابی بدیع در معانی و یا نوشته‌ای نیک در نظم و نثر که شعر و نثر او قابل دسترس نباشد و دیوان او کم نسخه‌برداری شده باشد و معانی نیک آن نویسنده یا شاعر فراوان بر زبان‌ها نیامده و تکرار نشده و آنچه از مثل‌های تازه و حکمت‌های نو و نوادر حکایت‌های جدید و فایده‌ای که اخیراً قابل ذکر باشد تا

^{۵۹} - غضارده: نعمت و رفاه در زندگی

^{۶۰} - در نسخه‌ی «ط»: المحسنین آمده.

^{۶۱} - در نسخه‌ی «ط» اضافه آمده.

^{۶۲} - در نسخه‌ی «ب» قانع آمده [م: در متن بلذاتهم البهیمیه مانع آمده]

^{۶۳} - در نسخه‌ی «ب» چنین دیدم: اقحم که فقره‌ای از بیت‌المتنبی است که در جمله‌ای در مقدمه آورده و در نسخه‌ی «ط» آن را ندیدم و از آنجایی که مطمئن هستم مولف آن را آورده صلاح دیدم آن را در پانویس بیاورم که آن بیت چنین است: از ابوالحسن احمد بن یوسف بن اسحاق بن بهلول تنوخی که پدرش معروف به ابی بکر ازرق انباری می‌باشد گفته: پدرم گفت: ای پسر! اگر روز قیامت سخت‌ترین روزها باشد پس هر چه به آن نزدیک‌تر شویم شرایط سخت‌تر خواهد شد.

^{۶۴} - در نسخه‌ی «ط» چنین دیدم که همراه مقدمه بخشی که نشوار المحاضره را ذکر می‌کند آن را آورده و در نسخه‌ی «ب» نیامده و بی‌شک مولف آن را افزوده و خواسته که کلمه‌ی نشوار را شرح دهد و کیفیت ضبط آن را بیان کند و اولویت آن است که این حاشیه و پانویس باشد و جایز نیست که در دل مقدمه بیاید و به همین خاطر در پانویس آوردم که چنین آمده: «به خط قاضی ابی جعفر احمد بن اسحاق بن بهلول التنوخی: النشوار: آنچه از کلام نیکو باشد که بر زبان آشکار شود. مثلاً گفته می‌شود: ان لفان نشوار احسنا ای کلام حسن. فلانی نشوار نیکو دارد یا سخن نیک می‌گوید و عموم مردم چنین می‌گویند: نسوار. و دیده‌ام که زیر حرف نون شکلی کشیده و او در روایت لغت حجت است. [آقای مرگلیوت در توضیح و شرح کلمه‌ی نشوار آورده که از لفظ فارسی نشخوار گرفته شده، در چم نشخوارکردن حیوان.]

دانسته شود که زمانه هنوز چیزی از قریحه‌ها و هوشمندی از انواع دانش و ادبیات بیشتر از قدیم یا چون آن هنوز دارد. هرچند اربابان آن دولت‌ها چنین ادبیاتی را پذیره گشته‌اند و آن را آشکار و منتشر کرده‌اند و اینک در این زمانه، اینان چنین ادبیاتی را نهان نموده و یا از آن می‌پرهیزند و بر حسب همین احوال، محاسن در این دولت‌ها وارد نشده، و اخبار پادشاهان روایت نمی‌شود و تواریخ از عجایب این زمانه چیزی نمی‌گویند، زیرا اهل فضل خاطر خویش به چیزی که سودمند نباشد ضایع نکرده و عمر خویش را فَنایِ ساختنِ چنین مفاخری نمی‌کنند و عادتاً به خلوتِ خویش می‌روند. و بیشتر ملوک و صاحبان وقت و سروران و اربابانِ اموال، حتی کرمی و بخششی نمی‌کنند بر آنان که [در مدح و رثای ایشان] چاه‌های و خطبه‌ای خوانند، یا رساله‌ها و کتاب‌هایی نویسند، تا آثاری بر جای ماند. و بر این روزگار باقی، اینان بخیلان‌اند و غافل. و هر دو جانبِ تقصیر به هر که بیند می‌بندد و نقص را بر همان که به او اعتماد دارد می‌داند. و الا در این روزهای عمر و بسیار از همین سال‌ها چه اسرار از دانش که بُرون آمده و از دلِ خواطر و فهم آشکار شده، که بر گذشتگان همی منع می‌شد و بر بسیاری از ایشان ممتنع بود و در این مدت چه رخدادهای بزرگ که نیافتاد و [و انقلابات عجیب]^{۶۰} و اتفاقات غریب و حیل‌های دقیق و امور محکم و وثیق، که هیچ در گذشته چنان به دیده نیامده بود. و در این سال‌ها به شکلِ مضاعف اگر به قیدِ تالیف کتاب‌ها نوشته می‌شد و اشعار و خطبه‌ها تصنیف می‌شد و یا شرح آن در تواریخ سال‌ها و دوره‌ها اگر نوشته می‌شد گذشته را جبران می‌کرد و در بالاترین رتبه‌ها قرار می‌گرفت.

و من بخش کوچکی از این و چکیده‌ای کوتاه و سبک [از این اخبار] به همان روش می‌نگارم تا این گزارش‌ها از مسیر خود خارج نشوند و از هنرهای سخن گفته شود که هیچ جا نباشد مگر اینجا و عاقل و فهیم و هوشمند فرزانه را سودمند باشد که اگر به گوش این سخنان بشنود از آداب نفس و ظرافت عقل و شعور بهره‌مند شود و او را بی‌نیاز از مباشرت احوال و تلقی از زبان رجال کرده و او را به علم از معاش و معاد واداشته و شناسا به پیامدهای صلاح و فساد گرداند و سرانجام امور را بر وی آشکار نماید تا به سیاست با همه‌ی مردمان رفتار کند و او را از بدبختی‌ها باز می‌دارد تا در امثال آنها غوطه‌ور نگردد و در نظایر و اشکال چنین مواردی آگاه شود و با آنها دیگر نیاز به دگری نداشته و او را حاجت نباشد که عمر خود را در ورطه‌ی تجربیاتی تلف کرده و انتظار کشد که گذر سالیان عواقب آن تجارب بر وی فاش سازد.

پس آنچه پیشتر از بر داشتیم با آنچه شنفتم در آمیختم و قلمی کرده‌ام بی‌آنکه برای آن فصل‌ها و ابواب طبقه‌بندی شده قرار دهم و آن را به اقسام مرتب نکرده‌ام زیرا در آن اخباری آورده‌ام که ذکر هر یک به چند معنا مناسب باشد. و بیشتر آن‌ها به گونه‌ای است که اگر خاطر خویش را به سامان و نظم و تالیف و تصنیف و ترتیب آن مشغول می‌کردم سرد و سنگین [بی‌روح] می‌شد. و چنین است که خواننده اگر خبری را ابتدای هر باب بخواند متوجه باقی و ادامه‌ی آن بشود که همانند آن آمده و گر خواهد همه‌ی خبرها را بخواند حس نشاط و آرامش نکرده و طولانی‌شدن خبر هم او را آزرده سازد. و نیز [اگر مشغول نظم‌دهی و فصل‌بندی می‌شدم] آن مثل‌ها و سروده‌ها و نامه‌ها و امثال را مانع می‌شد. و با فصل‌بندی و ایجاد بخش‌ها مجبور به آوردن مطالبی مشابه خواهیم شد و ملزم به رجوع به کتاب‌های دیگر می‌شویم و این آنچه را که به شرط آوردیم نقض، و آنچه ذکر کردیم باطل می‌کند که [گفته بودیم] این اخبار از گونه‌ای است که پیشتر نوشته نشده و من فقط آن را از زبان‌ها شنیده‌ام و نه نوشته‌ای که خواننده باشم، و این ما را از مقصود و هدفمان دور می‌کند و غرض و مطلوب در استقامت و سداد است و سودمندی در فصل‌بندی از آن حاصل نشود و مغزی تالیف نبود بلکه چه بسیار نوشته که در اینجاست بی‌مانند باشد و بی‌نظیر و خود به‌تتهایی یک گونه و اصل باشد و این ترکیب‌ها که قرار داده‌ایم بر گوش‌ها خوش‌تر و روان‌تر است و بر دل‌ها و اذهان سبک‌تر خواهد نشست.

و گرچه کوشش من، پرهیز از نوشتنِ چیزی است که در کتاب‌های پیشین آمده و آگاهی از اثباتِ خبری است که غیر از من نیاورده، اما در چندی از پاره‌ها شعری آورده‌ام و شعر [در این شرط ما] دخیل نمی‌باشد، و شاید در ابتدای کار چیزی هم آورده‌ام که در کتاب‌های دیگر بوده و من تنها به اشاره‌ای آن را وارد کرده‌ام و این تنها به خاطر سود محبوبیت آن و خصوصیت آن مورد است و از بهر اعتماد به ترصیع آن اخبار باشد و علاقه‌ی طالبانِ چنین آثار. به هر روی، من هر بخش از اجزای این نوشته را که صد برگ باشد، به بخشی یگانه و استوار به خویش قرار داده‌ام بی‌نیاز از مابقیِ گونه‌ی خود، و خواننده از آن بهره ببرد، هر چند فواید دیگری هم در آن هست و هر یک از اجزای آن را به رساله‌ای از گونه‌ی همان اخبار، در همه‌ی بخش‌ها گنجانده‌ام، که اگر در بخشی دیگر

^{۶۰} - این فقره در نسخه‌ی «ب» آمده.

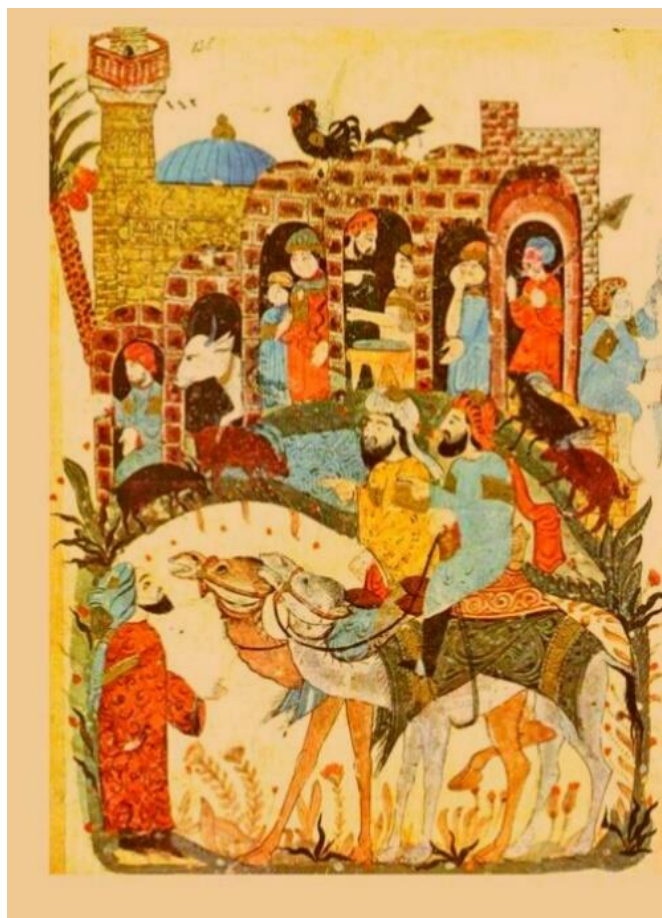
باشد، اشاره‌ای به آن داشته‌ام و غرض از آوردن آن، مختصری بر این شرح طولانی، و موجزی بر گفتار، که به زیادت نرود، و در هر خبری، چیزی به ترکیب آورده‌ام که شاید در دیگر اجزا بوده و در این معنا داخل شده و بر گونه‌ی خبر مرتبط باشد و موافق با آن به حساب آید.^{۶۶}

امید آنکه این گردآوری من از دست نرود و رنج من در نگاشتن و تثبیت این سازه هدر نشود و اگر [در این نوشته] این را سودی هم نباشد بهتر از سپیدماندن این اوراق است که انشالله سودمندی از آن حاصل آید.

و از او یاری در گفتار و هدایت در جمله کردار و پاک‌ماندن از لغزش‌ها و حفظ از خطا و نادانی را خواستارم. همانا او در این امر سرپرست است مرا و امید من از او در این کار است و همو مرا بسنده، و به هر امری او مَرَجع است و توکلم بر اوست و مرا توان و نیرویی جز به او نباشد که همانا او بهترین نگهبان و امانتدار است.

نگاره‌ای از «مقامات حریری» اثر محمود الواسطی، نگارگر مکتب بغداد، حدود سال ۱۲۳۷ میلادی، دوره‌ی عباسی (یادمانی از مواجهه‌ی اعراب حجاز و ایرانی‌تباران؟)

نقش کسی که راست به روبرو می‌نگرد بر بقایای گچین به رنگ‌های زرد اخراپی، آبی و سیاه؛ دوره‌ی عباسی؛ سده‌ی ۹ میلادی؛ ۲۳ در ۸.۶۰ در ۳.۴۰ سانتی‌متر؛ کاوش‌شده توسط ارنست هرتزفلد در سامرا، عراق امروزی؛ نگهداری در باستان‌خانه‌ی بریتانیا.



fold-era.com

^{۶۶} - در این بند چنان‌که محقق هم اشاره کرده با رجوع به دو نسخه کمی ابهام وجود دارد اما مقصود مولف کمابیش فهمیده می‌شود.